



تکفیر م نکید پرستی دارم



فرید سیاوش

به باور **مغز کافر و دل مسلمان** من، لازمه عبور از دوزخ نا فهمی ها و کج فهمی ها به کاخ حقیقت ها، چراغانی کردن مسایل است حتی با افروختن سر انگشتان خود .

بستر پرسش ها را با این گفته فیلسوف بزرگ چینی **کنفوسیوس** هموار میکنیم که: **«بجای لعنت فرستادن به تاریکی شمعی بیافروزید»**؛ برماست تا شمع شناخت را روشن کنیم و شناخت از پرسش شروع میشود.

آفریدگار نور و خرد، خود می دانی که انسان و آگاه بودن و ماندن در این دنیا چه دشوار است. گفتند و تاویل دادند که عالم هستی را با همه بزرگی و پهنایش با ملیارد کهکشان که در هر کهکشان ملیارد ها سیاره در گردش و حرکت اند، در شش روز خلق کرده ای، با دل جان قبول کردم. گفتند برای نیکو کاران بهشت و بدکاران جهنم برپا داشته ای، پذیرفتم؛ گفتند شیطان آفریده ای و نهایت خطرناک، باید از او و کارهایش فاصله گرفت، همان کردم. گاهگاهی خودش در زندگی من مداخله کرده، پندار، رفتار و کردارم را هک و ویروسی ساخته، چون فرشته بود شیطان رحیم گفتم. بزرگ که شدم خواندم که هیچ برگی بدون اجازه آفریدگار از درخت نمی ریزد و اختیار مطلق با پرودگار عالمیان است، تن به تقدیر سپرده، گام برداشتم.

الهی، زبانم لال اگر اختیار از توست و ما عاجز و بیچاره پس دوزخ را چرا برپا داشته ای؛ ما که هیچ کاری را بدون رضا تو انجام داده نمی توانیم؛ کاری که اختیارش با ما نیست، پس جزا چرا؟ شاید در الهام و یا تاویل جبر و اختیار نقصان وجود داشته باشد ؟



گفتند تکالیف بندگان را مشخص می‌کنی، واجب و حرام را مشخص می‌کنی اما نمی‌توان از تو عاطفه و داد و ستد عاشقانه دریافت کرد. فرمان می‌دهی و اگر عبد اطاعت نکند عذاب الیم در انتظار اوست. دیدم از حضور آفریدگار، ارباب و از بنده ها رعیت ساخته اند و ارتباط ارباب و رعیت منجر به نوعی الهیات وحشت شده است؛ از این تاویل و تفسیر وحشت زده شدم. چرا نتوان خردمندانه با تو عشق ورزید؟

آهسته آهسته پرسش های داغ در ذهنم شگوفه کرد که آیا این خدای وحشت، ترس و دوزخدار خالق ماست؟! یا ما او را خلق کرده و ترس آلود می‌پرستیم نه عشق باور و خردانگیز؟

خودم را مجاب نتوانستم که تو جبار و قهار باشی؛ آخر جبر بالای کی و قهر برای چی؟ تو خود با محبت و عشق خلق مان کردی، مگر نکردی؟ یا نشود من کفر می‌گویم؟ چرا بنده هایت را از تو و دوزخ می‌ترسانند؟ تو که دشمن مخلوق نیستی!

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ؛ «و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد.» آیا باور کنم که اینهمه انتحار و انفجار، کُشت و کُشتار، قتل و قتال و غارت مردم بینوا و بیچاره و بی گناه به امر و رضا تو صورت می‌پذیرند؟ اگر نکنم پس آن آیت را چگونه تاویل و تفسیر کنم؟

اگر مارتین لوتر نبود، کشیشان قدیس شاید تا امروز مردم را احمق ساخته و بهشت فروشی می‌کردند؛ لوتر آن فرد دانا و دگر اندیش بود که با فکر بکر خود دوزخ را خرید و به میدان نوتردام رفت و فریاد زد:

ای مردم! من تمام جهنم را خریدم و این هم سند آن است. دیگر لازم نیست بهشت را بخرید چون من هیچ کسی را داخل جهنم راه نمی‌دهم.

داستایفسکی گفت: اگر خدا نباشد ارزش اخلاقی همه چیز از بین می‌رود؛ نیچه در برابر گفت خدا مرده است، مکافات آن و مجازات این چه خواهد بود؟ نیچه را که لوتر در دوزخ جا نمی‌دهد و پاپ هم منکر جهنم شده است؛ نیچه و پیروانش چگونه مجازات خواهند شد وقتی دوزخی وجود نداشته باشد؟

ای خدای دانایی و عشق، مگر من حق ندارم مولوی، خیام و حافظ که ترا چون معشوق می‌پرستند و با تو درد دل میکنند بر غزالی و فکر بسته و خُشکس که ترا مهیب و ترسناک معرفی داشته و لذت بردن از زندگی را حرام میداند و از عشق فرار میکند، برتر شمرده و برگزینم و کیمیای سعادت غزالی را که در آن کیمیای سعادت یافت نمی‌شود در طاق نسیان بگذارم؟

خداوندا! چه اتفاق افتاده که پاپ فرانسیس- پاپ کلیسای کاتولیک روم دیگر به جهنم باور ندارد و آنرا در تعارض با عشق خداوندی میداند و گفته که آدم و حوا داستانی بیش نیست. نکند راست می‌گوید و خرد باور شده است؟



اگر آدم و حوا افسانه شوند؛ جنگ هابیل و قابیل سر دوشیزه اقلیما چه میشود و به سر تاریخچه دینی پیدایش چه خواهد آمد؟ نکند داروین راست گفته باشد؟

در این طرف اوقیانوسه در برابر **اشعریان** که معتقد بر جاویدانی بودن و غیر مخلوق بودن قرآن می باشند؛ **اعتزالی** ها بر مخلوق بودن **قرآن** باور دارند.

در این تازه گی ها هم دست اندرکاران دینی گفته اند که وحی کلام تو نیست. الهی، در جهان مدرن و راززدایی شده ای امروز، **وحی** را **کلامت** بدانیم و یا **وحی** را **الهام شاعرانه و عارفانه**؟ گفته شده، **وحی** بالاترین درجهی شعر است. می گویند شخص پیامبر همه چیز است؛ آفریننده و تولیدکننده. اگر وحی الهام است؛ درونیست یا بیرونی، زمینست یا آسمانی؟

الهی برخی از سخنگو های دینی ارشاد فرموده اند که از زمان حضور **حضرت آدم** "نخستین!" انسان در زمین تاکنون حدود تقریبی شش یا هفت هزار سال می گذرد. اما قدیمی ترین فسیل انسانی که تاکنون در روی زمین پیدا کرده اند مربوط به 25 میلیون سال پیش است! به کدام یک باور کنم، به قیاس خام اربابان دین یا به فرگشت انسان بر بنیاد دیدگاهها و پژوهشها و حفاری هایی زیست شناسان، انسان شناسان و باستان شناسان و نظریات علمی آنان؟

الهی من نمیدانم به علم خود تو میدانی که چرا برای یک قوم و در یک سرزمین کوچک به تعداد آدمهایش (124 هزار) پیامبر فرستاده ای؟ و دیگران را از این نعمت محروم داشته ای، اما دگران کم از کم یک آرامش نسبی دارند ولی همان منطقه است که تا حال در آتش و خون می جوشد؛ چرا؟

چرا بشر جستجوگر نمیتواند 50 نه 25 نه 10 نه حتا 1در صد این پیامبران را شناسایی کند به جز:

حضرات آدم، نوح، ادریس، هود، صالح، ابراهیم، لوط، اسماعیل، یسع، ذوالکفل، الیاس، یونس، اسحاق، یعقوب، یوسف، شعیب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، ایوب، زکریا، یحیی، اسماعیل صادق الوعد، عیسی روح الله و محمد مصطفی؛ از دیگرانش چه خبر؟

وقتی در سال چهلیم هجری، **حضرت معاویه** بر خلافت اسلامی، استیلا یافت، بلافاصله به عراق آمد و درسخرانی خود به مردم گفت:

من با شما برسر نماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود رسیدم.

دیگران هم تلاش دارند به آن مقصود برسند، در قرن بیست و یک خلافت و امارت برپا دارند. بنام دین سرباز گیری می کنند، از قهر و غضب تو و آتش جهنم مخلوق ترا می ترسانند و به انتحاری و انفجاری وعده بهشت و حور و غلمان میدهند.

تو بفرما؛ من به **مغز کافر** و یا **دل مسلمان** خود گوش دهم؟